

توجه

کاغذ استفاده شده برای چاپ این کتاب از نوع بالکی است.

این کاغذ که کیفیتی مرغوب دارد و در سطح جهان از آن استفاده می شود، سه ویژگی عمده دارد:

• سبک وزن است.

• نور را بازتاب نمی دهد و چشم را خسته نمی کند.

• برای تولید آن درخت کمتری قطع شده است.



برگه شان

۱۳۶۲ خورشیدی

سیرشناسی

مارتن، جورج آر. (۱۹۴۰-۲۰۰۰)

Martin, George H. R.

مشخصات

تهران، ۱۳۹۰

موضوع

دانشان های آمریکایی - قرن ۲۰

رده بندی کنگره

PS۳۵۶۹/الف۴۳/الف۱۳۹۷

رده بندی دیویی

۸۱۳/۵۴

یادداشت

The Princess and the Queen, The Sons of the Dragon, The
Rogue Prince

شابک

۹۷۸-۶۰۰-۹۸۷۱-۷۹-۷

شناسه افزوده

کهندانی، بهیار (۱۳۷۰)، دبیر مجموعه

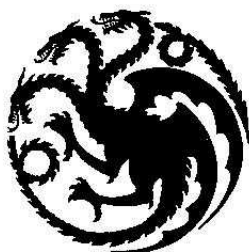
شماره کتابشناسی ملی

۵۳۶۷۶۷۶

از ده‌آزادگان

از ده‌آزادگان
(شعر و نثر از خاندان تارکین)
ترجمه و تدوین: دکتر حسن
دبیر، محمدرضا کهن‌دانی
بازبینی و تصحیح: دکتر
نیما کهن‌دانی، امیرمهدی میرحسینی
ناشر: یاز
تصویرگر: مجید خرمی
مدیر هنری: خسرو خسروی
صفحه‌آرا: بهار یونس‌زاده
مستول چاپ: پوریا شرح‌دهی مقدمه
نوبت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۷
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۷۱-۷۹-۷
قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

نشر یاز



فهرست

۱۱	این مقدمه را حتماً بخوانید.....
۲۵	شاهدخت و شهبانو، یا سدها و سبزا.....
۱۴۱	پسران ازدها.....
۱۹۷	شاهزاده‌ی شریر، یا برادر شاه.....

این مقدمه را حتماً بخوانید

مدتی پیش بحثی اینترنتی بین من و چند نفر از دوستانم به راه افتاد درباره‌ی روش درست ترجمه‌ی نام‌ها در فانتزی‌های «دگرجهانی». یعنی آن دسته از فانتزی‌ها که نه در زمین، بلکه در جهانی محصول خیال نویسنده رخ می‌دهد.

برای مثال، ارباب حلقه‌ها در دگرجهانی به نام «سرزمین میانه» رخ می‌دهد و نغمه‌ی یخ و آتش (همان سریال بازی تاج و تخت) در دنیایی به نام شمال شامل بر سه قاره‌ی وستروس و اسوس و سوتوریوس که گاهی لقبش «دنیای مکشوف» است. مردمان مختلف و پراکنده در این دگرجهان‌ها طبعاً به زبانی نیاز دارند که زبان میانجی باشد تا حرف‌های همدیگر را بفهمند. تالکین، نویسنده‌ی ارباب حلقه‌ها، زبان‌شناس بزرگی بود و به دلیل زبان‌های متعددی برای مردم جهان خیالی‌اش ساخت. «زبان آدونائی» (Adunaic) هم زبان میانجی سرزمین میانه بود. جورج مارتن، نویسنده‌ی نغمه‌ی یخ و آتش هم از زبان‌های مردم جهان‌ش حرف می‌زند اما برخلاف تالکین چیز چندانی از جزئیاتش نمی‌گوید. در دنیای او، زبان میانجی مردم شهرها و قاره‌های گوناگون صرفاً «زبان مشترک وستروس» (Common Tongue of Westeros) خوانده می‌شود.

وقتی ما ارباب حلقه‌ها و نغمه‌ی یخ و آتش را می‌خوانیم، هر جا که مردم داستان به زبان مشترک دگرجهان‌شان حرف می‌زنند طبعاً صحبت‌ها به زبان انگلیسی نقل می‌شود؛ یعنی نویسنده آن زبان میانجی را به زبان خودش (انگلیسی) «ترجمه می‌کند» و اگر کسی



از شخصیت‌هایش به زبانی به‌جز زبان مشترک در آن جهان حرف بزنند ما خواننده‌ها با آن زبان آشنا می‌شویم.

نالدین از کتابی حرف می‌زند به نام کتاب سرخ سرحد غربی (Red Book of Westmarch) که منبع او برای نوشتنِ رمان‌های هابیت و سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها بوده. یعنی می‌گوید کارش را «ترجمه» کرده است. در این معنا نویسنده‌ی فانتزی مترجم می‌شود.

تا این‌جا حرف‌هایم چندان مجادله‌برانگیز نبود. بعضی از دوستانم از این نکته خبر داشتند و نمی‌هم نداشتند. اما ادامه‌ی حرف‌هایم بود که بحث به راه انداخت. گفتم که نویسنده‌ی فانتزی دگرجهانی «نام‌های خاص» را هم از آن زبان مشترک کدابی ترجمه می‌کند. مثلاً اگر شخصیت‌ها کتاب وارد مهمانخانه‌ای بشوند که نامش در آن «زبان مشترک» (مثلاً زبان وستروود یا زبان آدونای) معنا داشته باشد، نویسنده آن نام را به انگلیسی ترجمه می‌کند؛ مثل مهمانخانه‌ی «اسبچه‌ی راهوار» (Prancing Pony Inn) در ارباب حلقه‌ها.

کل حرفی هم نه می‌خواستم بزنم این بود: مترجم کتاب به فارسی هم باید مثل نویسنده تصور کند که کتاب از آن زبان مشترک ترجمه می‌کند و گرنه به متن خیانت کرده است. نویسنده لابد سعی داشته که تصور کرده نام آن مهمانخانه اسبچه‌ی راهوار است. اگر مترجم این اسم را به مهمانخانه‌ی پرنسینگ پونی ترجمه کند، تصویرسازی‌های نویسنده را از آن دنیا خراب کرده. خواننده‌ی ایرانی نمی‌داند «پرنسینگ پونی» یعنی چه و با شنیدن این «صداها» هیچ تصویری در ذهنش شکل نمی‌گیرد. حتی نمی‌گویم «کلمه» و می‌گویم «صداها»؛ چون مجموعه‌صدای پرنسینگ برای من حای هیچ معنایی نیست. اگر بگوئید مهمانخانه‌ی شما را مایوتاکولینگ پونی هم فرض کنم در دهن همان اندازه در ذهن من فارسی‌زبان بی‌معناست!

جهان‌سازی (world-building) از مهم‌ترین ویژگی‌های رمان فانتزی، علمی‌تخیلی است. حتی گاهی وقتی نویسنده از آن زبان مشترک چیزی را ترجمه می‌کند سنت‌ها و عرف‌های آن جهان را به ما نشان می‌دهد. مترجم فانتزی باید با تمام قواعد جهان‌سازی آشنا باشد و تمام تلاشش را بکند که جهان‌سازی نویسنده را به فارسی انتقال بدهد.

۱. البته امروزه روز خیلی از ایرانی‌ها حداقلی از انگلیسی را می‌فهمند؛ اما معلوم نیست «هر» کلمه‌ای را که نام خاص شده باشد بفهمند و معلوم نیست «همه»‌ی خوانندگان کتاب فارسی انگلیسی‌دان هم باشند. ضمن آن که انگلیسی در این‌جا فقط یکی از زبان‌های مبدأ است. اگر من کتابی را از فرانسوی یا چینی ترجمه کنم چه؟ بعید است اکثر خوانندگان من فرانسوی یا چینی بدانند.

برای نمونه، جورج مارتین در نغمه‌ی یخ و آتش نام اکثر جزیره‌های موجود در دریا‌های آزاد را به "stone" ختم می‌کند و به ما می‌گوید که مردم دنیای مکتشف او به این جزیره‌ها می‌گویند «سنگ». مترجم فارسی نباید بگوید "Dragonstone" نام خاص است و نباید ترجمه شود. مارتین این واژه را به «ازدهاسنگ» ترجمه کرده تا هم نظام نامگذاری جغرافیایی جهانش را به ما نشان بدهد و هم بگوید که این جزیره به ازدهایان یک ربطی دارد. اگر مترجم بنویسد «دراگون‌استون» یا «درگستون»، معلوم می‌شود (به احتمال زیاد) فانتزی‌ساز نیست. حتی وقتی مارتین می‌گوید نام فلان خاندان "Hightower" است، دارد می‌گوید «بلندبرج» در تاریخی که برای این خاندان ساخته اهمیت دارد و جزئی از داستان است. ترجمه نکردن نام خانوادگی این شخصیت خیانت به نویسنده است، چون مسلماً "Hightower" برایان مشترک و ستروسی به انگلیسی ترجمه شده و حالا هم باید به فارسی ترجمه شود. نام خانوادگی فرزندان نامشروع در دگرجهان نغمه‌ی یخ و آتش کلماتی است از قبیل «گل» و «برف» و «شن» و «رود» و غیره، چون مارتین می‌گوید در دنیایی که ساخته پدر این افراد «طبیعت» می‌دانند.

این جا بود که سروصدای به‌غنی داستان بلند شد و اعتراض کردند. اعتراض اول این بود که «نام خاص را نباید ترجمه کرد». این حرف هم درست است و هم چرند است. بله؛ اگر کسی با نام خانوادگی من شخصیت کتابی در همین دنیای خودمان باشد نباید نامش را ترجمه کرد. مسلماً من در انگلیسی نمی‌شوم "Watercity"، اما اگر در دگرجهان نغمه‌ی یخ و آتش کسی به نام "Watercity" باشد، در فارسی اسمش می‌شود «شهرابی»! بگذارید از تجربه‌ی خودم با یک نویسنده‌ی خارجی مثال بآورم. بار سال مشغول ترجمه‌ی مجموعه‌ای فانتزی بودم به نام «قریحه‌دار» (Cecel) که در یک دگرجهان رخ می‌داد. به لطف ناشر، با نویسنده‌ی کتاب یعنی کریستین کاشور (Kristin Casore) تماس گرفتم، چون در ترجمه‌ی اسامی شخصیت‌ها و مکان‌های جغرافیایی کتاب به مشکل برخوردیده بودم. اکثر نام‌هایی که نویسنده استفاده کرده بود شکلی متفاوت از یک واژه‌ی آشنای انگلیسی بود یا به نظر می‌رسید اشاره‌ی مبهمی به یک واژه‌ی معنادار دارد. من هم قصد داشتم این بازی زبانی نویسنده را به فارسی برگردانم، ولی از اشاره‌های ضمنی برخی اسامی مطمئن نبودم. وقتی با نویسنده تماس گرفتم، نگفتم که «آیا معقول است / آیا اجازه می‌دهید اسامی کتاب‌تان را ترجمه کنم؟» بلکه نوشتم: «در درک معنای این اسامی دچار مشکل؛ لطفاً معنایشان را برایم روشن کنید تا ترجمه‌شان کنم.»

کریستین کاشور هم نپرسید که به چه حقی قصد ترجمه‌ی اسامی خاص کتابش را دارم. فقط کلمات مبهم را برایم توضیح داد و آرزوی موفقیت کرد! راستش در مورد چند کلمه هم دستم را باز گذاشت و نوشت که اگر صلاح می‌دانم تغییرشان بدهم و طور دیگری اسم‌سازی کنم. حتی جمله‌ای با این مضمون هم در نامه‌اش بود: «در فلان جغرافیا اسامی آدم‌ها اشاره‌ی نصفه‌نیمه‌ای به رنگ‌ها دارند. اما این اشاره‌ها به قدری مبهم‌اند و به قدری کلمات را تغییر داده‌ام که حتی توقع ندارم خواننده‌ی انگلیسی‌زبان بفهمد. اگر دلت خواست هم می‌توانی کار را با کلمات بکن. ولی اگر هم ترجمه نکنی خُرده نمی‌گیری».

مثال دوم: در این چند سال مجموعه‌بازی و مجموعه کتابی در همه جای جهان معروف شده به نام «ویچر». نکته این است که این کتاب در اصل به زبان لهستانی نوشته شده است و بعدها به انگلیسی، زبان‌های دیگر ترجمه‌اش کرده‌اند. مترجمان انگلیسی از همین قاعده‌ی ترجمه‌ی اسامی خاص فانتزی دگرجهانی استفاده کرده‌اند. در متن لهستانی، در ابتدای کتاب آخرین درر (جلد یکم ویچر)، این دو عبارت را می‌بینید: "bramy Powroźniczej" و "Stary Narakort". تفسیر این عبارت‌ها «مهمانخانه‌ی ناراکورت پیر» و «مترجم انگلیسی هم این عبارت را ترجمه کرده به "Ropers Gate" و "Old Narakort Inn"، یعنی «دروازه‌ی طناب‌بافان» و «مهمانخانه‌ی ناراکورت پیر». مگر در لهستانی "Powroźniczej" و "Stary Narakort" اسم خاص محسوب نمی‌شوند؟ بله، ولی مترجم انگلیسی آگاهانه و به درستی اسم خاص را ترجمه کرده، چون قوانین ژانر فانتزی چنین ایجاب می‌کند. من تا به الان فقط دو ترجمه از چهار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را بررسی کرده‌ام. در یکی‌شان این اسامی به این صورت ترجمه شده‌اند: «دروازه‌ی روپر» و «مسافرخانه‌ی اولد ناراکورت». در یکی دیگر «دروازه‌ی ویچر» و «مهمانخانه‌ی ناراکورت پیر». چرا مترجم‌های ایرانی اصول فانتزی را رعایت نکرده‌اند و مترجم انگلیسی رعایت کرده؟ جوابش در میزان آشنایی این مترجمان با اصول فانتزی‌نویسی است!

۱. نام نویسنده را هم در سه ترجمه‌ی فارسی از آن به صورت آندره یا آندری سایکوفسکی نوشته‌اند (که غلط است) و مترجم چهارمی به درستی آنجی سایکوفسکی نوشته. نام کتاب در اصل لهستانی‌اش "Wiedźmin" است، نه "Witcher"؛ در انگلیسی به نام‌های "Spellmaker" و "Hexer" هم ترجمه شده. خود نویسنده "Hexer" را بیشتر می‌پسندد! انگلیسی‌زدگی مترجم‌های ایرانی باعث شده که در یک فانتزی دگرجهانی از کلمه‌ی انگلیسی «ویچر» استفاده کنند. لابد چون کسانی که این اهل این «بازی» هستند با انگلیسی آشنا ترند.



اعتراض دوم دوستان من این بود که فارسی شدن اسامی خاص «مسخره» است. حقیقتش را بخواهید به نظر اصلی استدلال‌شان همین بود. چون به تصور بسیاری از دوستانم ترجمه شدن اسامی خاص برایشان اتفاقی عادی نبود. به این مسئله عادت نداشتند. من هیچ جوابی برای این اعتراض ندارم. چون اعتراض‌شان ماهیتاً جواب نمی‌طلبد. مثالی این می‌ماند که کسی بگوید از فلان نویسنده خوشش نمی‌آید یا طرفدار تیم فوتبال استقلال است! نمی‌شود با استدلال کسی را قانع کرد از طرفداری فلان تیم ورزشی دست بکشد. نه، بتوانم با استدلال بگویم شنیدن فلان و بهمان اسم به زبان خودت مسخره نیست. اما می‌توانم دلیل بیاورم که چرا من به درستی حرفم اعتقاد دارم. اول از همه، بحث را با نکته‌ای غیرفانتزی شروع می‌کنم: مسخره‌بودن کلمات با گذر زمان رفع می‌شود. خیلی‌ها شنیده‌اند که حتی اول بار واژه‌های دانشگاه و دانشکده به جای اونیورسیتیه و فوکولته به کار رفت خیلی‌ها می‌پنداشتند خیلی از بزرگان و ادیبان آن زمان خندیدند. اما چند سال که از رواج این کلمات می‌گذشت، که یادش نماند اونیورسیتیه و فوکولته چیست. خواهش می‌کنم الان ذهن‌تان را در برابر نکند که آیا فرهنگستان کار درستی می‌کند یا نه. منظورم از این مثال اصلاً بحث فرهنگستان و واژه‌سازی نیست. صرفاً می‌خواهم با این مثال بگویم که گویشورهای زبان به هر چیزی ممکن است عادت کنند.

نکته‌ی بعدی: مرز مسخره‌بودن چیست؟ رصه‌ی حرف یکی از دوستانم این بود که اگر کلمه‌ی فارسی به دلش بنشیند و زیبا باشد مسخره نیست، وگرنه مسخره است و نباید برابریایی شود. اولاً زیبایی مسئله‌ای شخصی است. مثلاً که دوستم زده بود شمشری بود به نام «ashbringer» که به نظرش برابر آن یعنی «خاکسراور» (مثلاً) «خاکستر نشان» مضحک است ولی «آش‌برینگر» زیباست. صرف نظر از ایراد به نظر من برابرهای فارسی‌اش (حداقل در متن فارسی) بسیار زیباتر است. آخر این که سدا و دلالت و وانگهی اگر مترجمی بعضی از اسامی را ترجمه کند و بعضی را نکند (و این «تبعیض هیچ‌پشته‌ای» نظری هم نداشته باشد) «مسخره» تر نیست؟ باور کنید همه‌ی نام‌هایی که نویسنده در متن می‌سازد زیبا نیستند. عیبی ندارد دو تا از برابریایی‌های مترجم هم زیبا نباشد.

فانتزی سنت‌هایی دارد و شکستن این سنت‌ها هم دلیل می‌خواهد و مهم‌تر از دلیل، «فایده» می‌خواهد. در این مسئله‌ی بین من و دوستانم پای دو سنت در میان است: سنت ترجمه از زبان مشترک دگر جهان و سنت ساخت اسامی معنادار (در کنار اسامی آهنگین و بی‌معنا یا اسامی نقل‌شده از زبانی به جز زبان مشترک مردم دگر جهان). خواننده‌های ایرانی



حق دارند که وقتی اثری فانتزی می‌خوانند شست‌شان خبردار بشود که این سنت‌ها در ژانر فانتزی وجود دارد. اگر ما دوست داریم دو روز دیگر چهار تا نویسنده‌ی فانتزی داشته باشیم که به زبان فارسی بنویسند باید با این سنت‌ها آشنا باشند و خودشان هم بتوانند آن را خلق کنند (و اگر لازم شد سنت‌شکنی کنند).

زمان که بگذرد خواننده‌ی فارسی‌زبان هم به این سنت‌ها تن می‌دهد؛ چون به نظرم بخش اعظم زیبایی‌های علمی‌تخیلی و فانتزی در همین سنت‌های ادبی‌اش است و حتی اکثر خواننده‌ها، حتی اگر آثار کمی خوانده باشند، متوجه حضور این سنت‌ها هستند. وانگهی، تجربه به من نشان داده در مجموع خواننده‌ها به این خاطر که مترجم این قبیل مسائل را رعایت می‌کند دفع نمی‌شوند. مسلماً غرولند شنیده‌ام که از فلان و بهمان برابری من در کتاب خوش‌شان نیامده، اما شکایت‌شان ناظر به واژه‌ی انتخابی من بوده، نه به تنفس اریایی. باور کنید خواننده‌ها به چیزهای عجیب‌تر از این هم عادت می‌کنند. ده دوازده سال پیش من به جای "SFF" هشتم «ع.ت.ف» (علمی‌تخیلی و فانتزی)؛ مدتی با اصطلاح «ع.ت.ف» در بین خودمان شوخی کردیم و خندیدیم، ولی کمی بعد رفقایم هم عادت کردند و خودش هم استفاده کردند (همان رفقای که به فانتزی می‌گفتند فنتیسی).

این دو اعتراض رفقای من استدلال نبود. بعضی‌هایشان برایم مثال‌هایی فرستادند که نشان بدهند همه‌جا حکم من صادق نیست. من هم حرف ندارم. ادبیات علوم دقیقه نیست و نمی‌شود حکمی صادر کرد که در همه‌جا بشود اعمالش کرد خود من که این قدر از این حکم طرفداری می‌کنم همه‌جا اعمالش نمی‌کنم. در همین کتاب که پیش روی شماست سه چهار اسم را به دلایلی تغییر ندادم. اما نشان دادن استثنائات به این معنا نیست که قاعده‌ی «لزوم ترجمه‌ی اسامی از زبان مشترک مردم دگرجهان» یک سرآشته باشد. استثنائات استثنا هستند؛ همین و بس.

مثلاً یکی از جالب‌ترین مثال‌های استثنا بر این قاعده زمانی است که نویسنده به‌عمد قصد دارد یکی از فرهنگ‌های جهان خودمان را در دگرجهان بازسازی کند و کاری کند که خواننده در آن دگرجهان تصویری از یک فرهنگ آشنا را ببیند. مثلاً تالکین در سرتاسر کتاب‌های اصلی مجموعه‌اش، یعنی هابیت و سه‌گانه‌ی ارباب حلقه‌ها، آشکارا در حال نمایش محیط‌های روستایی بریتانیاست. اسامی اشخاص و مکان‌های جغرافیایی را طوری انتخاب می‌کند که یادآور بریتانیای قدیم و افسانه‌هایش باشد.



بعضی از نویسنده‌های دیگر به سراغ اساطیر اسکاندیناوی با فرهنگ‌های دیگر می‌روند. در این موارد، ترجمه‌ی همه‌ی اسامی خاص نقضِ غرض است. این درست که ظاهراً همه‌چیز در دگرجهان است و ظاهراً نویسنده این نام‌ها را ترجمه کرده؛ اما فضاسازی‌اش در نهایت دگرجهانی نیست. به همین دلیل است که رضا علیزاده از پس ترجمه‌ی این کتاب‌ها خوب برآمده است؛ در جای مناسب برخی نام‌ها را ترجمه کرده است و در جاهایی که به نظرش آمده تالکین در حالِ اسطوره‌سازیِ بریتانیایی است اسامی را به شکلِ انگلیسی نگه داشته.

با هم می‌شود مثال از استثنائات احتمالی آورد. اما اگر بخواهیم به زحمتِ نویسنده احترام بذاریم باید قلعه را بشناسیم و بدانیم چه مواقعی مجاز به شکستنش هستیم. حالا بپرداز به این که چرا خواندنِ این مقدمه به نظر من واجب است. چون تقریباً هر کسی که این کتاب را می‌خواند حتماً سریال بازی تاج و تخت را هم دیده است. در نتیجه، حتماً عادت کرده که برخی اسامی را طور دیگری «بشنود». اما من وقتی این کتاب را ترجمه می‌کردم فرض را بر این گذاشتم که اصلاً اسم که اصلاً سریال را ندیده‌ام، فرض را بر این گذاشتم که سریالی وجود ندارد.

اگر کسی طوری دلبسته‌ی سریال باشد که حاضر نشود بین کتاب و سریال تفاوت قائل شود این ترجمه به دردش نمی‌خورد. من نام‌ها را ترجمه کرده‌ام و اهمیتی هم نداده‌ام که خواننده ممکن است سریال را دیده باشد. در این کتاب، دزد نام وینترفِل وجود ندارد؛ بلکه دژی هست به نام «زمستان‌سرا» که اگر به پانوشتنش رج کنید می‌بینید نوشته «Winterfell». کسترلی‌راک و کینگز‌لندینگ و جزایر آیرن و سدا و دتاون و خاندانِ گولدن‌گروو نداریم؛ صخره‌ی کسترلی داریم و قدمگاه شاه و جزایر آیرن. در کهن‌شهر و خاندان زربیشه.

دلایلم همان دلایلی است که ابتدای متن آوردم. قواعدِ فانتزی من را به همین کاری مجبور کردند. درک می‌کنم که موقع دیدنِ سریال شاید نشود زیرنویس‌ها را این قدر دقیق ترجمه کرد (البته اگر اصلاً با زیرنویس فارسی ببینید). ولی ساحتِ کتاب و ساحتِ تولیداتِ سینمایی فرق می‌کنند. من کتاب را ترجمه کرده‌ام؛ برای کتاب‌بازها و کتابخوان‌ها. این نوع ترجمه ممکن است برای خیلی‌ها دافعه ایجاد کند. درک می‌کنم. اما خواهش می‌کنم که کمی صبور باشید. اجازه بدهید ذهن شما هم از سریال فاصله بگیرد. سنت‌های ژانرِ فانتزی را بپذیرید!